

احکام و فرمان‌های حج در زمان ایلخانان*

رسول جعفریان

ایلخانان مغول و کاروان حج

با گذشت چندین سال از سقوط بغداد که در سال ۶۵۶ رخ داد، هنوز مسأله کاروان حج، تأمین امنیت آن و فرستادن محمل عراقی لاینحل مانده بود. مغولان که در آن زمان بر آیین بودایی و شَمَنی بودند، انگیزه‌ای برای دنبال کردن این مسأله و حل آن نداشتند؛ به عکس، درباره ارغون‌خان نقل شده که زمانی با اغوای یهودیان بر آن شده بود تا کعبه را از میان بردارد. از سوی دیگر، ممالیک مصر نیز جای خالی بغداد عصر عباسی را در حرمین پر کرده و در رقابت با زیدیان یمن، برای تسلط بر حرمین سخت فعال شدند.

در این سوی، مردم مسلمان عراق عرب و عجم، در انتظار باز شدن راه حج و حمایت دولت بودند. بدون حمایت دولت، چه کسی می‌توانست با دو اهرم زر و زور، قبایل میان راه را آرام کند و اجازه سفر به کاروان عراق را بدهد؟ طبعاً رفتن به این سفر ناممکن بود. دستگاه مغول، به دلیل آن که به اسلام اعتقادی نداشت، حساسیتی هم نسبت به این مسأله نشان نمی‌داد. در مقابل، تشکیلات اداری و وزارتی مغول که در اختیار مسلمانان به‌ویژه ایرانیان بود، مصمم بود تا این مشکل را حل کند.

*. میقات حج، ش ۲۹، پاییز ۱۳۷۸.

چهره مهم ایرانی این دوران، عطاملک جوینی^۱، حاکم عراق بود که پس از درگذشت هولاکو در سال ۶۶۴، کوشید تا از جانشین وی اباقاخان، فرمانی در این باره بگیرد.

زمانی که اباقاخان در سال ۶۶۷ هجری به بغداد آمد، عطاملک که حکومت عراق را در اختیار داشت، استقبال شایسته و باشکوهی از خان به عمل آورد. پس از آن بود که وی را قانع کرد تا فرمانی در این باره صادر کند. متن این فرمان را در ادامه خواهیم آورد. این نخستین قدم در باز شدن راه حج بود.

در این دوره، زائران عراقی و ایرانی به حج می‌رفتند، اما چندان روشن نیست که حمایت دولت از اینها، به چه صورت بوده است. باید توجه داشت که ایلخانان مغول، تا پیش از **غازان خان**، مسلمان نبودند و به همین دلیل، اهمیتی نیز به امر حجگزاری مسلمانان نمی‌دادند.

به نظر می‌رسد از زمان غازان خان، که مسلمان شده، بحث حج جدی‌تر شده است. اما در این دوره نیز خبری از این که مداخله مستقیمی در امر حج از سوی دستگاه اداری مغول صورت گرفته باشد، نیافتیم.

بیشتر اخباری که در اختیار داریم، مربوط به زمان «سلطان محمد خدابنده» (سلطنت از ۷۰۴ تا ۷۱۶) است. تدین وی، او را بر آن می‌داشت تا بیش از گذشته به مسأله حج و برطرف کردن مشکلات حجج اقدام کند.

۱. وی صاحب «تاریخ جهانگشای» و رئیس تمامی عراق عرب در زمان اباقا بن هولاکو بوده است. شرح‌احوال وی را محمد قزوینی در مقدمه تاریخ جهانگشای به تفصیل آورده است. وی در دوره هولاکو حکومت بغداد را داشت. زمانی که هولاکو در ۱۹ ربیع الثانی سال ۶۶۳ درگذشت و فرزند او اباقا بر سر کار آمد، سونجاق، یکی از امرای مغول، به حکومت عراق رسید و عطاملک به نیابت وی عراق را اداره می‌کرد. وی تا پایان سلطنت اباقا (سال ۶۸۰) و یک سال در عهد احمد تکودار حکومت عراق را داشت و جمعا ۲۴ سال بر این دیار حکومت کرد. زمانی که ارغون به بغداد درآمد بنای بدرفتاری با عطاملک را گذاشت و وی اندکی بعد درگذشت.

تاریخ درگذشت عطاملک، روز چهارم ذی حجه سال ۶۸۱ بوده است. محل درگذشت وی مغان بوده و پس از مرگ جسدش را به تبریز آوردند و در مقبره چرنداب دفن کردند.

عطاملک نثری دلنشین و ادیبانه داشته و «تاریخ جهانگشای» گواه بر نثر عالی اوست.

از سوی دیگر، اختلاف اشراف حسنی مکه بر سر تسلط بر این شهر و نیز استفاده آنان از رقابت میان ممالیک و مغولان برای گرفتن کمک بیشتر یا حمایت از یکی از اشراف در برابر دیگری، پای ایلخانان را به مسأله حج و توجه به مکه بیشتر باز کرد.

اختلاف میان اشراف حسنی در مکه، به گونه‌ای بود که یک گروه طرفدار تسلط مصر و گروه دیگر طرفدار تسلط ایلخانان و احياناً شاهان زیدی یمن بودند. در این اختلاف و در پی درگیری، فرد شکست خورده به دربار محبوب خویش می‌گریخت تا با گرفتن کمک مالی و نظامی، بار دیگر بر شهر مکه مسلط شود و به نام سلطان مورد نظر، خطبه بخواند.

طبیعی بود که نفوذ و تسلط ممالیک بر مکه، به دلایل مختلف بیش از ایلخانان بود. در عین حال، به دلیل آن که حاکمان مکه و مدینه از سادات بودند و برخی از آنان آشکارا بر مذهب تشیع - اعم از زیدی و امامی - از تسلط ممالیک ناخشنود بودند و به دنبال راه‌گریزی از پذیرش سلطه آنان می‌گشتند. طبعاً یکی از راه‌های گریز آنها، روی آوردن به زیدیان یمن بود که البته در برابر نیروی نظامی ممالیک قدرت چندانی نداشتند.^۱ یکی از جریان‌های مهمی که این زمان در مکه وجود داشت، نزاع فرزندان شریف مکه ابونومی^۲ محمد بن حسن بن علی بن قتاده (م ۷۰۱) در موضوع امارت این شهر بود. ابونومی، یکی از اشراف و سادات حسنی بود که از حوالی سال ۶۶۹ تا سال ۷۰۱ بر مکه حکومت کرد.^۳ وی صاحب فرزندان متعددی بود که آنان نیز سالها امارت مکه را داشتند، جز آن که

۱. یکی از عوامل بسط و نفوذ تشیع در مکه، یمنی‌های زیدی مذهب بودند که این زمان امام جماعت خود را داشتند. زمانی که در سال ۷۲۵ سپاه ممالیک وارد مکه شد، امام زیدیان از شهر مکه خارج شد و پس از موسم حج به مکه بازگشت. ابن فهد پس از نقل این خبر می‌نویسد: امام زیدیه مردی از سادات بود که میان رکن یمانی و اسود اقامه جماعت می‌کرد و در نماز صبح خود در قنوت چنین می‌خواند:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفِينَ الْأَطْهَارِ الْمُتَّخِيِينَ الْأَخْيَارِ الَّذِينَ أَدَّاهُ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً».

پس از آن، نام امام زیدیان یمن را نیز می‌برد و برای او دعا می‌کرد. نك: اتحاف الوری، ج ۳، ص ۱۸۰؛ العقد الثمین، ج ۶، ص ۹۸-۹۹. زمانی نیز که رمیته حاکم مکه در سال ۷۲۶ به قاهره رفت، سلطان از وی خواست تا امام زیدیه را از شهر بیرون کند و او چنین کرد. اتحاف الوری، ج ۳، ص ۱۸۴.

۲. در باره او بنگرید به: تاریخ امراء مکه، عبدالغنی عارف (دمشق، دارالبشائر، ۱۴۱۳)، صص ۵۲۳ و ۵۳۳.

میانشان اختلافات شدیدی وجود داشت.

چهار نفر آنان که درگیر این مسأله بودند، عبارت بودند از ابوالغیث، رُمیثه، حُمیْضه و عَطِیْفَه. رمیثه و حمیضه، تا مدت‌ها به طور مشترک بر مکه حکومت می‌کردند. ابوالغیث بر ضد حمیضه شورید اما کشته شد و جنگ بعدی میان رمیثه و حمیضه بود. حُمیْضه که سالها امارت مکه را داشت، در سال ۷۲۰ کشته شد و پس از آن رُمیثه امارت مستقل یافت. از این حوادث، آنچه که به بحث ما ارتباط دارد، پیوند ابوالغیث با ممالیک مصر است که او را با سپاهی به فتح مکه فرستادند. وی توفیقی به دست نیاورد و به دست برادرش حمیضه کشته شد. پس از آن سپاه جدیدی به حمایت از رُمیثه برادر دیگرش اعزام شد که این بار حمیضه به عراق گریخت و به سلطان محمد خدابنده پناهنده شد.

به نوشته برخی از منابع سنی، وی در آنجا سپاهی فراهم آورد و شماری از روافض-شیعیان- نیز به وی کمک کردند؛ از جمله مردمانی از خراسان. وی می‌خواست با سپاه مذکور به مکه بیاید که با درگذشت خدابنده در سال ۷۱۶ این لشکرکشی متوقف شد.^۱ در این باره، چندین گزارش مختلف و متفاوت در دست است که ابن‌فهد با استفاده از منابع مختلف فراهم آورده است.

به گزارش ابن عنبه، حمیضه فردی شجاع و در عین حال سنگدل بود که برادرش ابوالغیث را برای به دست آوردن حکومت کشت؛ پس از آن به عراق گریخت در حالی که پیش از آن، برادرش عضدالدین آنجا بود. وی می‌افزاید: او نزد اولجایتو رفت و وی به او اکرام فراوانی کرد. حمیضه از سلطان خدابنده خواست تا سپاهی برای تصرف مکه به او بدهد و او تعهد می‌کند که مصر و شام را برای او تصرف کند! سلطان پس از آن که امتحان مختصری از مقاومت وی کرد، سپاهی به فرماندهی امیر طالب دلقندی حسینی، همراه او فرستاد. زمانی که این سپاه نزدیک قطیف رسید، خبر درگذشت سلطان خدابنده به آنان رسید.

رشیدالدین فضل‌الله نیز که میانه‌ای با امیر طالب نداشت، سپاه وی را بر ضد او

۱. العقد الثمین، ج ۴، ص ۲۳۹؛ (غایة المرام بأخبار سلطنة البلد الحرام، تحقیق فهیم محمد شلتوت، مکه، جامعه

تحریک کرد و امیر طالب با حمیضه و شمار اندکی سپاه ماندند. در این وقت، سلطان محمد بن قلاوون اعراب را بر ضد این سپاه تحریک کرد که حمیضه با مقاومت بی‌نظیر خود، بیشتر اموالی را که از وی غارت شده بود، مجدداً تصرف کرد. از امیر طالب نقل شده است که: آنچه من از حملات علی بن ابی‌طالب علیه السلام شنیده بودم، در رفتار جنگی حمیضه به چشم دیدم. پس از آن، حمیضه و سپاه به نجد رفتند و به غارت قافله‌های شام و مصر پرداختند. در این وقت سلطان مصر از وی دلجویی کرد، اما در باطن، کسانی را برای کشتن وی فرستاده بود که در فرصت مناسب او را کشتند.^۱ گزارش دیگری حکایت از آن دارد که حمیضه با سپاهی که فراهم کرده بود، به همراه دو نفر از امرای مغول با نام دلقندی - یا دارقندی - و ملکشاه، به رغم آن که در راه توسط اعراب بوادی غارت شدند، به سوی مکه آمدند و اجازه ورود به شهر را خواستند. رمیته در این باره، نامه‌ای به دربار ممالیک نوشت و به حمیضه نیز گفت که تنها با اجازه سلطان مملوک می‌تواند وارد شود. از دربار ممالیک به وی گفته شد که می‌تواند به قصد عذرخواهی به مصر برود، اما حق ورود به مکه را ندارد.^۲ روایت دیگر که اندکی تندتر و ضدشيعی‌تر است، حکایت از آن دارد که هدف خداینده از اعزام این سپاه، انتقال جنازه شیخین از کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله به نقطه دیگر بوده است. اما امیر محمد بن عیسی، یک سپاه چهارهزار نفری فراهم آورد و آنها را غارت کرد و اموال فراوانشان را به چنگ آورد. در این خبر آمده است: ابزار و وسائلی که آنها برای نبش قبور شیخین به همراهشان آورده بودند نیز تصاحب گردید.^۳ روشن است که این خبر ساختگی است و هدف آن وارد کردن اختلافات مذهبی در درگیری‌های سیاسی و تحریک سنّیان بر ضد شیعیان بوده است. در واقع، ممالیک چنین شایع می‌کردند که سپاه مغول مدافع تشیع است و برای تحریک سنّیان بر ضد حمیضه، چنین شایعه‌ای

۱. غایة المرام، ج ۲، ص ۷۶-۷۸ به نقل از عمدة الطالب.

۲. همان، ص ۶۲.

۳. همان، ص ۶۳؛ محمد بن محمد بن فهد، اتحاف الوری، (تحقیق فهیم محمد شلتوت، مکه، جامعة ام القرى، ۱۴۰۴)،

ج ۳، ص ۱۵۵.

را پراکنده بودند.

شگفت آن که اندکی بعد، در سال ۷۱۸، حمیضه موفق به تصرف مکه و اخراج برادرش رمیثه می‌شود. وی همان سال، خطبه خواندن به نام سلاطین مملوک را رها کرد و به نام سلطان ابوسعید فرزند خدابنده، خطبه خواند.^۱ با رسیدن این خبر به قاهره، از سوی ممالیک سپاهی به سوی مکه اعزام گردید. این سپاه نیز کاری از پیش نبرد تا آن که در سال ۷۲۰ حمیضه به دست یکی از امرای مملوکی، که به او پیوسته بود، کشته شد.^۲ پس از حمیضه، مدتی برادرش عطیغه و سپس رمیثه تا سال ۷۳۷ قدرت را در مکه در اختیار داشتند.

گزارش قاضی نورالله شوشتری از ماجرای حمیضه چنین است که: ابوعمراده فرزند ابونمی از کسانی بود که برادرانش او را به سلطان مصر تحویل دادند. وی «از آن‌جا فرار کرد و پیش سلطان محمد اولجایتو آمده، مدد گرفت». وی بر آن بود که با این نیرو به مکه برود؛ اما در بصره خبر مرگ سلطان را شنید. پس از آن خود به سرحد حجاز رفت و «همواره بر آن دیار تاخت می‌کرد تا آن که قصد ملک ناصر، پادشاه مصر کرده، کشته شد».^۳ اما گزارش ابوالقاسم قاشانی، مؤلف «تاریخ اولجایتو» که این زمان خود در سلطانیه بوده، از این ماجرا در ذیل حوادث سال ۷۱۶ چنین [آورده] است:

و به همین تاریخ و شهور این سال، حمیضا پسر رییس مکه، برادر خود را که مربوط و مربای سلطان ناصر مصر بود، بکشت و به دیار عجم به خدمت محمد اولجایتو مبادرت نمود و به اجلاس خود به جای برادر از حضرت همایون مدد و مساعدت طلبید. سلطان از خواص و مقریان خود حاجی دلقندی را با یک هزار سوار جان سپار به استمداد و استنجد او نامزد کرد به دفع دیگران، تا او را در مکه بر تخت مملکت قرار و آرام دهند. و بصره به او داد تا مال بصره بستاند و به سیبل راه حج کند و چهارپایان بسیار به وجه سیبل راه کند. و او با مالی

۱. نك: غاية المرام، ج ۲، ص ۸۴؛ تاریخ امراء مکه، ص ۵۴۲؛ تاریخ مکه، احمد السباعی، (مکه، ۱۹۹۴)، ص ۲۶۶.

۲. غاية المرام، ج ۲، ص ۶۴-۶۷؛ العقد الثمین، ج ۴، ص ۲۴۲.

۳. مجالس المؤمنین، (تهران، اسلامیه، ۱۳۷۶ق.)، ج ۲، ص ۲۹۳.

فراوان و شتران بسیار از بصره کوچ کرد. امیری هزاره که بر آن سر حد مقیم بود و جمعی اعراب بادیه به اغوای-اغرای-جمعی قصد او کردند و قریب صد تومان مال از او برپودند و به معبر پیش ناصر بردند و او به رسم عرب تحت الحنک بسته با حمیضا و نوکران که اسبان نیکو داشتند برون رفتند و حاجی حمیضا را بر تخت مکه آرام دادند.^۱ در فاصله دو سالی که حمیضا به نام سلطان ابوسعید خطبه می‌خواند، کاروان حج ایرانی، با هدایای فراوان به مکه می‌آمدند. علی شاه، وزیر سلطان ابوسعید، دو حلقه طلا که وزن هر کدام هزار مثقال طلا بود به مکه فرستاد که به کعبه آویزان شود. گفته‌اند این نذری بود که علی شاه برای به دست آوردن موفقیت بر خواجه رشیدالدین فضل الله (مقتول به سال ۷۱۸) کرده بوده است.^۲

به گزارش ابن فهد، در سال ۷۲۰ نیز از سوی ایلخان مغول سلطان ابوسعید، عنایت و توجه کاملی به مسأله حجاج عراقی-عراق عجم و عرب-شد.

کمک‌های مالی سلطان ابوسعید، به تخمین ذهبی، دویست و پنجاه هزار دینار طلای مصری بوده است. بر اساس همین گزارش، در آمدن محمل عراقی، نوعی توافق با سلطان مملوکی مصر نیز شده بود، به طوری که از سوی سلطان، خلعت‌های فراوانی به امرای مغول داده شد. در مکه هم، در خطبه، پس از نام سلطان مملوکی، از ابوسعید هم نام برده شد.^۳ به گزارش مورخان، در سال ۷۲۶ امیرچوپان از امرای با نفوذ دولت مغول، نماینده‌ای با نام بازان به مکه فرستاد که چشمه عرفه را آباد کند؛ آن هم در زمانی که زائران از بی‌آبی به شدت در رنج بودند و آب به قیمت گرانی فروخته می‌شد. بازان پنجاه هزار دینار از امیرچوپان گرفت و پس از موسم حج، با استفاده از کارگران فراوان، که حتی زنان نیز در میان آنان بودند، به آوردن آب از بیرون مکه تا صفا و مروه اقدام کرد.

بعد نیز به قاهره رفت و با سلطان مملوکی دیدار کرد؛ گرچه وی از اقدام او، به دلیل این که اجازه نگرفته، چندان خوشنود نبود، اما با توجه به سودمندی این اقدام، نتوانست

۱. تاریخ ولجایتو، (ابوالقاسم قاشانی، تصحیح مهین همبلی، تهران، ۱۳۴۸)، ص ۲۰۰.

۲. اتحاف الوری، ج ۳، ص ۱۶۱.

۳. همان، ص ۱۷۱.

سخنی بگوید.^۱ سال بعد امیرچوپان درگذشت و تابوت وی را حجاج عراقی به مکه آورده، طواف دادند و سپس آن را به مدینه بردند و در بقیع دفن کردند.^۲ خبر دیگری حکایت از آن دارد که در سال ۷۳۰، سلطان مملوکی مصر به شریف مکه دستور داده بود تا امیر کاروان عراق را که نامش محمد الحجیج بوده، از بین ببرد.

از قضا پس از مراسم حج که شریف مکه در پی انجام این مأموریت آشوبی ساختگی در مسجد الحرام ایجاد می‌کند، یکی از امرای مملوکی در درگیری کشته شده و امیر کاروان عراق جان سالم از صحنه بدر می‌برد.^۳ در آخرین سال زندگی سلطان ابوسعید؛ یعنی سال ۷۳۶، به دلیل آشفتگی اوضاع در ایران، کاروان ایرانی و عراقی زائران، به مکه اعزام نشد. آشفتگی یاد شده ادامه یافت و حج‌گزاری محمل عراقی برای چند سال تعطیل شد.^۴ جدای از این مسائل، رفت و شد اشراف حسنی مکه نزد ایلخانان مغول، می‌توانست برای گرفتن کمک‌های مالی باشد. به گزارش قاضی نورالله، عبدالله فرزند ابوالغیث محمد، که پدرش حاکم مکه بود، نزد سلطان غازان خان آمد و سلطان رقبات زیادی در حله به وی واگذار کرد.^۵ با همه دشواری‌هایی که در روابط میان ممالیک و ایلخانان بود و نیز مشکل حملات اعراب در میانه راه، کاروان حجاج ایرانی به حج اعزام می‌شدند. به طور معمول، برای حجاج سرپرستی تعیین می‌شد و به علاوه، شماری نظامی برای حفاظت از آنان در برابر اعراب بوادی از حجاج مراقبت می‌کردند.

برای اعزام این افراد، فرامینی صادر می‌شد که یک نمونه از نخستین فرامین را که به یقین اولین فرمان در بازگشایی راه حج پس از تسلط مغولان بر بغداد بوده، در اختیار داریم.

۱. اتحاف الوری، ج ۳، ص ۱۸۱ و ۱۸۲.

۲. همان، ص ۱۸۵.

۳. همان، ص ۱۸۹.

۴. همان، ص ۲۰۵.

۵. مجالس المؤمنین، (تهران، اسلامیه)، ج ۲، ص ۲۹۳.

افزون بر آن، نمونه‌هایی انشایی از این قبیل فرامین که مورد استفاده دبیران و کاتبان قرار می‌گرفته، برجای مانده است.

برخی از این نمونه‌ها که درست مربوط به اوایل قرن هفتم هجری است، در کتاب ارجمند «دستور الکاتب فی تعیین المراتب» آمده که عیناً نقل می‌کنیم.

به‌طور معمول چند نکته در این فرمان‌ها آمده است. ابتدا اشاره‌ای کلی به این که حج یک فریضه واجب در دین اسلام است. دوم اشاره به خطری که در راه قافله‌ها را تهدید می‌کرده و سوم این که بر پادشاه است تا با فرستادن نیرو و تماس با رؤسای قبایل، این خطر را از میان ببرد. همچنین در این فرامین، از تعیین امیرالحاج که از طرف ایلخان معین می‌شده، سخن گفته شده است. بحث از تأمین هزینه فرستادن محمل عراقی و نیز پول‌هایی که باید میان رؤسای قبایل تقسیم شود و نیز لزوم حمایت نظامی از امیرالحاج، از مسائل دیگری است که در این فرامین آمده است.

فرمان عظاملک جوینی

فرمانی که در ادامه خواهد آمد و پیش از این به اجمال، زمینه تاریخی آن را گفتیم، به انشای علاءالدین عظاملک بن بهاءالدین محمد بن محمد جوینی نوشته شده و خوشبختانه سواد آن برجای مانده است.

این حکم که به اصطلاح مغولان «یرلیغ» خوانده شده، در مجموعه‌ای به شماره ۲۴۴۹ (میکروفیلم ش ۲۳۸۹) در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است که با راهنمایی دوست دانشور جناب آقای دکتر سید حسین مدرسی طباطبایی به آن راه یافتیم. پس از آن دریافتم که خانم بیانی نیز از منبعی دیگر به این حکم دسترسی یافته و بخش‌های مهم آن را به چاپ رسانده‌اند.^۱ به هر روی این متن سندی است در ارتباط با حج‌گزاری ایرانیان و ساکنان عراق در سال ۶۶۷.

من انشاء صاحب علاءالدین رحمه الله، در فتح راه حجاز و سفر کعبه بحکم یرلیغ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۱

به حکم آنک توفیق و سعادت مکنون و مدّخرست و بر مثال چنین در ضمیر روزگار مخزون و مضمر، نه هر دوری وقت ظهور آن است و نه هر ذاتی را استعداد قبول حاصل، و خود هر کاری را به زمانی مخصوص کرده‌اند «والأمور مرهونة بأوقاتها» و آن کار را به ذاتی مفوض و معلق «وکل میسر لما خلق له» تاهنگام آن کار در نیاید جدّ و جهد منجح نیست و کوشش و کشش نافع نه، و چون ذات بی‌همال بادشاه، عالم مالکِ رقابِ امم، شاه شاهانِ عرب و عجم، منشأ سعادات و منبع خیرات است، هر سعادت کی ایام در جیب غیب نهاده بود و هر خیر کی زمان در حجاب کتمان آماده کرده، اینک در عهد همایون و دور میمون «اباقا» از عدم به وجود آید و از قوت بفعل تا اعتزای آن به دولت از ماده او باشد و انتساب آن بروزگار خجسته او کشد:

ور نیست باورت اینک بدار گوش

بعد از آنک امیدهای خلاق بریده گشته بود و از مدت‌های مدید و سال‌های بسیار باز طوایف اسلام از زیارت بیت الله الحرام بازمانده و دل برداشته و رکن حج اسلام کی ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾^۲ و آن یک رکن است از ارکان خمسه کی خراب مانده است و اسلام به حقیقت بر مثال ذاتی است و ارکان خمسه را متابت حواسِ خمسه کی ضعف یکی از آن ضعف ذاتست و در این وقت کی مواکب گیتی‌آرای مدینه السلام بغداد را بِسْمِ مَرَاكِبِ متوج گردانید از جمله عنایت‌های بادشاهانه و عواطف شاهنشاهانه که صادر شد و بدان یرلیغ نفاذ یافت فتح راه مکه و اجازت طوایف اسلام به

۱. مانده: ۱۵، ۱۶.

۲. آل عمران: ۹۷.

زیارت کعبه معظمه و تعیین لشکر به رسم بدرقه و سبل و صدقه بود. اشاعت این خیر عام و افشای این حسنه به انام بر حسب یرلیغ جهان پیمای و فرمان بندگان و منشور غم‌زدای و مثال رهنمای بندگان دولت روز افزون «عظاملک» و «محمد» پسران «محمد جوینی» به آوازی بلند ندای ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ﴾^۱ در می‌دمند و بر عقب این می‌گویند:

ایها العُشَاق باز آن دلستان آمد پدید جان برافشانید کان آرام جان آمد پدید

وقت است کی ارباب وجد و صفا و عاشقان مروه و صفا که سال‌های تا در شوق تقبیل عتبه کعبه چشم انتظار بر دریچه غیب نهاده‌اند، لیک زنان احرام بندند و عاشق‌وار پای در راه نهند و روی به‌کار آرند و ماسوی اللّٰه را پشت پای زنند ﴿عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾^۲ و جمعی کی پنبه غفلت در گوش نهاده بودند به حجت آنک راه حجاز مسدودست و عذر دفع ﴿مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...﴾ موجود، یقین دانند کی آن عذر به فضل باری تعالی و یمن دولت قاهره زایل شد و آن بهانه کرانه گرفت، بعد از این چه گویند و به چه حجت تمسک جویند اگر هیچ گونه انوار ایمان و سعادات از صحیفه دلشان محو نگشته است و به زنگار غفلت مبدل نشده وقت فوت نکنند و قدرت فرصت از دست نگذارند، «والفرص تمر مر السحاب» و کار امروز را با فردا نیفتکنند، فی الجملة چون فیض حق تعالی شامل شد و مرحمت و سیورغامیشی^۳ بادشاه حاصل آمد، این بشارت به خاص و عام و دور و نزدیک و ترک و تازیک رسانیده شد تا تمامت مؤمنان از مرد و زن، خاص و عام، شریف و وضع، شیخ و تضرع و ابتهاج دست نیاز به حضرت ذوالجلال بردارند و دوام عمر و ثبات ملک این بادشاه‌زاده جوان بخت سلیمان تخت خواهند و شکر این نعمت را ورد ورد زبان خود سازند ان‌شاءالله تعالی وحده.

۱. حج: ۲۷.

۲. تحریم: ۷.

۳. در زبان مغولی: نوازش و تلافی و خیرخواهی است.

«كتب في غرة رجب شهر الله الأصم رجب سنة سبع و ستين و ستائة».

این خدمت برادران جوینی بود که **سعدی**، شاعر نامی ایران را بر سر ذوق آورد و از این که اسلام توسط ایشان رواج یافته، به ستایش آنها پرداخت:

جهان دانش و ابر سخا و کان کرم سپهر حشمت و دریای فضل و کوه وقار

خدایگان صدور زمانه شمس الدین عماد قبه اسلام و قبله زوار

اما متون انشایی که محمد بن هندوشاه نخجوانی در کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب برای ما نگاه داشته، چندین فرمان با ارزش است که متن آنها را نقل می‌کنیم:

در فتح راه حج و فرستادن محمل

دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول مکتوب

نوع اول

بر رأی صواب فرمای و فکر مشگل گشای معروض می‌گردد که مهم‌تر شغلی که پادشاهان دین‌دار و سلاطین شریعت شعار، متصدی آن گردند، تمشیت امور شرع و اسلام و اقامت فرایض و احکام است. چه، به نصّ «الدین و الملك توأمان»، مبانی مملکت بی تمهید قواعد دین و ملت استحکام نیابد و مهمات سلطنت بی سلوک شارع شریعت انتظام نپذیرد. و یکی از معظمت‌های مصالح دین و کلیات اوامر سید المرسلین - صلوات الله و سلامه علیه - اقامت «فریضه حج» است.

چه، در وقتی که جبرئیل علیه السلام به حضور صحابه - رضوان الله علیهم اجمعین - از او پرسید

که:

«ما الإسلام؟ قال: الإسلام ان تشهد أن لا اله الا الله و أن محمدًا رسول الله و تقيم الصلاة و

تؤتي الزكاة و تصوم رمضان و تحج البيت ان استطعت اليه سبيلاً».

پس به حکم این حدیث، فرایض اسلام را عنوان کارنامه داستان‌ها دانستن و فهرست

روزانه دولت‌ها گردانیدن از وصایای دین و قضایای خرد باشد و پوشیده نماند که

سال‌هاست تا راه حج به واسطه تعرض اعرابِ طریق که بر خلاف طریق، قُطَاعِ عَلٰی التحقیق‌اند، بر متوجّهان قبله اقبال و کعبه فضل و افضال و مناخ ركب جمال و جلال حضرت ذی‌الجلال مشوئش و صفای مشارب آن مکدّر و منغص می‌باشد و اکثر طالبان بیت‌الحرام و زائران رکن و مقام، بدین واسطه از مطالب و مقاصد خود ممنوع و محرومند و فریضه حج که یکی از ارکان خمسه اسلام است، فوت شده و تدارک آن حال وظیفه تقلّد ولاتِ امر و حماتِ بیضه دین و مُلکست.

چه، هر آینه از حضرت ربّ العالمین - جلّت کبریاؤه - در محل آن خطاب خواهند. و چون ممالک شریفه آن حضرت مجاور حرمین شریفین و اعراب بوادی و حواضر است، این مکاتبه اصدار افتاد، به امید آنکِ حکم مطاع و فرمان واجب الاتباع به امرای بوادی عرب نفاذ یابد و به مواعد خوب مستظهر گردند تا در منع و دفع اعراب طریق سعی که مثمر و منجح باشد به جای آرند، و بعد الیوم تردد «وَقَدْ عِراقی» و توجه «قافله شرقی» به حرمین شریفین - زیدا شرفاً و جلالاً - بر ایسر وجوه دست دهد و ثبوتات آن حضرت شریفه سلطانی را ابدالآبدین ذخیره ماند. با وجود اهتمام آن حضرت به تمشیت مصالح ملک و ملت به مزید تأکید افتقار نمی‌افتد جهان به کام باد.

نوع دوم

بر رأی عالم آرای پوشیده نماند که اجلّ اعمال که قیام بدان در حضرت ربّ العالمین مقبول و اجملِ مساعی که در جناب جلال احدیت مستحسن و مشکور افتد، تقویت اوامر دین و تمشیت شعار شریعت سیدالمرسلین است - صلی الله علیه [و آله] و سلم - چه، روز بازار دین به ترویج آن رواج گیرد و کارخانه مملکت به تعظیم آن استعلا پذیرد. و چون یکی از ارکان دین بر موجب نصّ: ﴿وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا﴾ فریضه حج است، بر سلاطین اسلام و ملوک ایام در فتح آن راه کوشیدن و طالبان بیت الله را از تعرض اعرابِ طریق صیانت واجب دانستن و به مقاصد دینی و مطالب یقینی رسانیدن، از اهمّ مهمات و اَوْجَبِ مَفْتَرَضَاتِ است.

بنابر این مقدمه، این مکاتبه به حضرت شریفه ارسال رفت تا چون محمل شریف از

این مملکت به حدود آن ممالک که مجاور اماکن اعراب است، رسد، جمعی را که نوّاب نامدار صلاح و صواب دانند، به بدرقه محمل شریف روانه گردانند و امثله شریفه به امرای اعراب بوادی نافذ گردد تا اعراب طریق را از مزاحمت «وَفْدِ عِرَاقِی» و «قافله شرقی» زجر و منع کنند و توجّه ورود وفود- فی امان اللّٰه و حفظه و حراسته- به حرمین شریفین- زیدا شرفاً و جلالاً- بر اسهل وجوه دست دهد و ثوبات آن به روزگار شریفه ابدا واصل گردد و امداد شکر و افراد دعای حجّاج بیت اللّٰه به حضرت ربّ العالمین- جلّ جلاله- از مساعدت آن حضرت متواصل گردد. ان شاء اللّٰه تعالی جهان به کام باد!

نوع سوم

بر صوایب آراء و ثواقب افکار حضرت شهرداری- ادام اللّٰه دولته دوام الزمان و صرف عن فنائها طوارق الحدثان- معروض و معلوم گردانیده می آید که حکمت ربانی- جلّ ذکره و عمّ شکره- در تفویض امور سلطنت و مملکت به پادشاهان اسلام، آن است که مطامح انظار و مشارح افکار ایشان انتظام مصالح جهانیان به تخصیص اهل اسلام و ایمان باشد و همچنانک در تربیت معاش ایشان سعی نمایند، از تدبیر معاد ایشان نیز غافل نباشند تا حدیث «السلطان ظل الله في أرضه» بر ایشان صادق آید «و الظل يتبع صاحبه».

و چون یکی از فرایض دین به موجب نصّ کلام رب العالمین ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ﴾ و فرموده نص حدیث سید المرسلین- صلی اللّٰه علیه [وآله] و سلم- فریضه حج است و مجموع مسلمانان به شرط استطاعت، به دلیل آیت: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ بدان مأمورند؛ و شک نیست که یکی از اسباب استطاعت امن طریق است از قُطَاع و سُرَاق و حرامیان؛ و معلوم است که اکثر اوقات، اعراب طریق آن راه مبارک را مشوّش می دارند و وفدا اللّٰه محروم و ممنوع می گردند و فرستادن محمل شریف نیز در توقف می افتد، واجب آمد این معنی به مسامع شریفه، ملئت جوراً، رسانیدن تا مرحمت جبلی حضرت شاهنشاهی که مستفاد از محض تدین و تشرّع است، امثله شریفه به امرای بوادی انفاذ فرماید تا اعراب طریق را از تعرّض حجّاج مانع و زاجر گردند و وفد مبارک که ملازمان

محمل شریفند، به فراغت خاطر به تردد و توجّه به حرمین شریفین اشتغال نمایند و
مثوبات آن هر آینه روزگار همایون را ابدالدهر مدخّر گردد. ان شاء الله العزیز امور دین و
دولت بر وفق رأیِ اعلی ساخته باد!

صورت دوم جواب

نوع اول

بعد از وقوف بر مواقع اقلام شریفه و مقاطر ارقام منیفه، اشارتی که از عالی حضرت
شهریاری- لازال من العلاء به مزید- در باب امن راه حج که یکی از فرایض دین اسلام
است صادر شده و مجموع مسلمانان را مطاوعت آن واجب، به سمع ارادت و اعتقاد
اصفا کرده آمد و آن را از اعظم غنایم و ایمن مفاخر که حضرت رب العالمین جلّ جلاله
در حق بندگان ارزانی دارد دانسته شد و از آنجا بر کمال تدین و وفور شرع و تصوّن
حضرت شریفه استدلال رفت و در روز احکام به امرای اعراب بوادی نافذ و صادر شد که
قبایلی را که بر راه حجاز می‌باشند و متعرض قفول و زوار می‌گردند از تعرض وفد عراقی
و قفل شرقی و ملازمان محمل شریف منع و زجر واجب دانند و بعد الیوم در صیانت راه
حرمین شریفین- زیدا شرفاً و جلالاً- اجتهادی که در دین و دنیا مریح و منجح و در ملک
و ملت مثمر و منتج باشد، به جای آرند تا طوایف اهل اسلام به فراغت خاطر متوجه بیت
الحرام و زیارت رکن و مقام توانند شد و حضرتین شریفین را از اوفر اجور و اجزل
مثوبات مکتنز و مدخر گردد.

ان شاء الله تعالی دولت مخلد باد!

نوع دوم

بعد از اطلاع بر مطاوی خطاب شریف و فحای کتاب منیف، اعلام می‌رود که اشارتی
که در باب فریضه حج، که یکی از ارکان دین اسلام است و جمیع مسلمانان به اقامت آن
مأمورند، فرموده و به نصوص کلام قدیم و قرآن حکیم- شرفها الله تعالی وعظماها- مؤکد
و مستحکم گردانیده، به وقوف پیوست و کمال دین‌داری و وفور خدای‌ترسی و شمول
رعیت‌پروری حضرت شریفه که از سایر ملوک اقطار و سلاطین امصار بدین صفات ممتاز

است، معلوم شد و همگی همت بر ایمنی راه حج و دفع قطاع و سراق مصروف و موقوف گشت و مکتوبات به امرای بوادی و حواضر اصدار افتاد تا اعراب طریق را به تعریک و توییح و تشدید و تعینف مخصوص گردانیده، از تعرض وفد عراقی و قفل شرقی که ملازمان محمل شریفند منع کلی واجب دانند تا بعد الیوم زوار بیت اللّه و وفود حرمین شریفین - زیدا شرفاً و جلالاً - بی تصورِ خوفی و توقعِ رُعبی متوجه قبله اسلام و کعبه خواص و عوام انام گردند و جهتین را اجر جزیل ذخیره ماند، ان شاء اللّه تعالی یعلم اللّه که مخلص معتقد در این اشارت که از آن حضرت صادر شده، ممنون منن جسیمه گشت و لایزال چنین خدمات و مهمات را مترقّب است. دولت مستدام باد!

نوع سوم

بر شرایف آرا و کرایم افکار حضرت عالی سلطانی - دامت سلطنته - منهی گردانیده می آید کی اشارتی کی در باب فرستادن محمل شریف و توجه وفد عراقی و قفل شرقی به جانب حرمین شریفین - زیدا شرفاً و جلالاً - فرموده و از تعرض اعراب طریق شکایتی نموده، در روز یکی را از مقربان به امرای بوادی اصدار افتاد و تأکید کی آثار آن عما قریب به وضوح خواهد انجامید، در باب منع اعراب طریق و قطاع و سراق کرده شده و از امرای بوادی مکتوب موچلکا^۱ گرفته آمد تا اگر بعد الیوم اعراب طریق متعرض ملازمان محمل شریف و وفود و زوار گردند و خسارتی اندازند، امرا عوض از خاصه خود جواب گویند. امید است کی فیما بعد وفود، شاکر و ذاکر خیر باشند. ان شاء اللّه تعالی جهان به کام باد!^۲ در تفویض امارت محمل شریف و وفد حجاج اقامت فریضه حج، که یکی از ارکان خمسّه دین اسلام است، بر موجب نص ﴿وَ اَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ * لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ﴾ بر تمامت مسلمانان واجب است و اگر بر

۱. در حاشیه، با خط مغایر افزوده: موچلکاو آن حجت است بر شرط مئوبه؛ گویند که فلان جا چنین قدرمال هست، اگر نباشد سر من شرط باشد و به این شرط حجت دهند.

۲. دستور الکاتب، (محمد بن هندوشاه نخجوانی، تصحیح عبدالکریم علی اوغلی علی زاده، مسکو، ۱۹۶۴م)، ج ۱،

موجب نص ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ بعضی را از اهل اسلام استطاعت حج به واسطه ضیق مجال یا نایمندی راه از تعرّض قُطَاع و سُرّاق و حرامیان که آنجا بسیار اتفاق می‌افتد، نباشد، بر ذمّت پادشاهان دین‌دار و سلاطین شریعت شعار امن [این] راه، تا موجب حرمان مسلمانان از چنان مقصدی شریف معهدی منیف نشود و سبب توجّه طالبان و معتقدان گردد، فریضه و متحتم است. و اگر اهمال نمایند، هر آینه در حضرت ربّ العالمین بدان تقصیر مؤاخَذ و مخاطَب گردند و نعوذُ باللّهِ من ذلک.

بنابر این مقدمه، واجب شد، شخصی را از امرای دین‌دار و امنای پرهیزکار که به شجاعت و جلادت و شهامت و صرامت مخصوص و موصوف باشد، به امارت قافله حج و نیابت محمل شریف تعیین فرمودن و لشکری مرتّب مستعد بدو سپردن تا در خدمت و ملازمت محمل شریف متوجه شده و «وفد عراقی و قافله شرقی» را قاید و مقلّم بوده به دفع قُطَاع طریق و سُرّاق و حرامیان مشغول گردد و قافله و سابله را به سلامت بگذرانند.

و چون زین‌الحاج و الحرمین «پهلوان سراج الدین» از مشاهیر شجاعان روزگار و معارف دلیران روزگار است و به کرات به سفر مبارک حرمین شریفین - زیدا شرفاً و جلالاً - مشرف و مکرم شده و بدان سعادت استسعاد یافته و به احوال مراحل و منازل و اعراب عشایر و قبایل که در آن راه ساکن‌اند، عارف و خبیر گشته و مکامین دزدان و حرامیان و مهارب قُطَاع و سُرّاق معلوم کرده، راه امارت قوافل حجاج و نیابت محمل شریف بدو تفویض رفت و پانصد مرد لشکری تمام سلاح به او سپرده شد تا بر وجهی که از شمول شجاعت و جلادت و کمال مردانگی و وفور فرزاندگی او معهود است، محمل و قوافل را از بغداد به حرمین شریفین رساند و به سلامت باز آرد و دفع حرامیان واجب داند.

بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از این تاریخ باز امرا و حکام و متصرفان بغداد و حله و کوفه و اعمال فراتی و سایر بلاد عراق عرب، پهلوان سراج الدین را «امیر قافله حجاز» دانسته، جانب او را موقر و مکرم و مرحّب و معظّم دارند و دیگری را با او مجال مشارکت تصور نکنند و وجهی که به موجب حکم یرلیغ بالتون تمغا جهت مواجب او و لشکریان حواله رفته و جوهری نیز که جهت ترتیب محمل شریف در مؤامره ثبت افتاده

و علی حده حکم در آن باب نفاذ یافته و نسخه دفتر از دیوان بدو داده‌اند، در روز بر مواضع مرجوا الحصول تخصیص کرده، نوعی سازند که در مدت پانزده روز بدو واصل گردد تا در وجه ترتیب محمل شریف و مصالح خود و لشکریان صرف نموده علی خیره الله تعالی، در صحبت محمل و قافله توجه نماید.

امرای بوادی عرب و اعراب طریق و رؤسا و وجوه قبایل بطنین و آلاجود و بنی لام و بنی خالد و غیرهم، در هر موضع که پهلوان سراج الدین را جهت دفع حرامیان و مفسدان به مدد و لشکر احتیاج افتد و ایشان را اعلام کند، شب و روز ناگفته بر نشینند و به مدد و مساعدت مشغول گردند.

پهلوان سراج الدین نیز چنان سازد که جوهری که جهت امرای حرمین شریفین و مجاوران آنجا و اعراب طریق در نسخه مهمات محمل شریف مثبت است، به تمام و کمال واصل گردد و امداد شکر ایشان و حجاج و قوافل متواصل شود تا به محمدمت پیوندد. ان شاء الله تعالی!***

فرمان دیگری هم از جهان‌شاه یکی از سلاطین «قراقویونلو» برجای مانده که آن نیز در ادامه فرامین قبلی، قابل توجه است.^۲ این متن بر اساس آنچه در پایان متن عربی آن آمده، در ذی حجه سال ۸۷۰ نوشته شده است:

نصر من الله وفتح قریب و بشر المؤمنین^۳ بالجنة

یا محمد یا علی

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله تبارک و تعالی: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾؛ و قال ایضاً عز من قائل:

۱. دستور الکاتب، ج ۲، ص ۲۱۳-۲۱۶.

۲. متن ذیل ابتدا عربی و بعد فارسی آن آمده که در بسیاری از موارد، عبارات ناصحیح است و روشن نیست که مربوط به اصل کتاب بوده یا. ... به هر حال، از عربی صرف نظر شد و متن فارسی به همان صورت که در مأخذ آمده، ارائه شده است.

۳. صف: ۱۳.

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾: من الداعی الی اللّٰه ابوالمظفر

جهانشاه.

حمد بی‌قیاس حکیمی را که علم به وساطت این دولت بر افراخت و شکر و سپاس کریمی را که ارسال قوافل حجاج به لطف عمیم بندگان صادق را میسر ساخت و درود و تهنیت نامعدود بر پایگاه مدینه‌العلم و الدین که تا قدم در عرصه عرفان نهاد، هیچ عارف، پروردگار عالم را نشناخت.

محمد، علیه الصلوة و السلام، آن مدنی برفع یکی نقاب بدر رفیع احمد عالی خطاب، و بر آل و اصحاب و عترت او که بی سعی ایشان ساحت اسلام از خاشاک ضلال نپرداخت. بعد از سعی کردن در وظایف حمد و ثنا و احرام بستن، صلوة و دعا، اشرف سادات و اکابر ائمه و قضات و علما و مشایخ و موالی و اصول و اعیان و اهالی و اصحاب رأی و تدبیر، ارباب عزّ و توقیر، طالبان زیارت بیت اللّٰه الحرام، عاشقان وصال کعبه و مقام، مجاوران حرم کعبه، متوطنان سواد بکّه، احیاء عرب و احشام از اهل بوادی و خیام [ان] ﴿الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفَامُوا﴾، واستووا علی المنهج القويم و اقاموا؛ بدانند که مقصود اصلی و مهم کلی از فتح عراق و عرب و دفع مواد فتنه و شغب، این بود که مدتی مدید طریق حجاج بر اهل شوق و نیاز مسدود گشته و تطاول ظلمه و اشرار از حد گذشته بود، و در این چند گاه ضروریات امور از فتح این راه مانع شده، به حکم آن وقت سیف قاطع و التوفیق نجم ساطع. چون از صدق نیست تصمیم عزیمت شد از حضرت اللّٰه ندای فإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ به گوش جان رسید. بعد از توجه بدان دیار به توفیق کردگار فتح آن حصار با استوار و قلع آن طایفه بدکردار میسر گشت، «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ».

در این وقت مقرب الخاقانیه، انیس المجلس السلطانیه، نظام الدین، عبدالحق که به سابقه خدمت از اقران ممتاز و به نیکو بندگی و جان سپاری سرافراز است و مدتی است که ترک ملاحی و اعراض از مناهمی کرده، التفات خاطر فیاض در شأن او درجه اعلی و مرتبه قصوی گرفته، او را میر محمل قافله حجاج و قاید و دلیل و امیر حاج گردانیده شد. باید از سنه و سنین ماضیه از مال و متوجهات حلّه و توابع، یراق محمل کرده جماعتی که

شوق زیارت بیت‌الله داشته و سر و جان را در راه حق گذاشته، ایشان را بر کرده از اسهل طُرُق به احسن وجوه به مقصد رساند و آن سعادت عظمی را شرف روزگار خود داند و وظیفه سعی جمیل مبذول دارد و از حضرت عزّت - عزّ شأنه و جلّ برهانه - اجر جزیل را مأمور دارد. سبیل اهل قافله و حجاج آنکه مشارالیه را منصوب و گماشته ما دانند و راه و رسم او را بر سنن معهوده و عادت محموده که در زمان سابق بوده، مرعی دارند. طریق اکابر و عظمای اعراب آن که در همه ابواب امداد به جای آورده، مقرریات خود را گرفته، قافله را همراهی کرده، به سلامت بگذرانند.

حرر محرر حسب تحریر الاصل

در آخر به مواد سیاه در گوشه پروانچه اشرف اعلی ثبت شده: «بنده درگاه قاسم پروانچی» در پایان فرمانی که نادر میرزا دیده، کاتب یا شخص دیگری نکته‌ای نوشته که عینا درج می‌شود:

من چون بدین جای رسیدم، در این دو منشور نکته [ای] یافتم و بدین جای رقم زدم. اگر دانشمندان پسندند روان مرا شادمانی رسد، و گرنه، بی‌دانشی خود نیک دانم. آن چنان باشد [که] چون به طغرای منشور نگری «یا محمد» و «یا علی» نبشته.

همه سلاطین قراقویونلو از اهل سنت و جماعت و در حفظ این دین شدیداً [مُصِرّاً] بودند. چه بود که جهانشاه بدین جا نام آن سه خلیفه به جای مانده؟

دیگر بدان جای که درود بر رسول و آل فرستاده، لفظ علی ترک کرده؛ که این استعمال را علمای سنت واجب شمردند و هیچ ترک روا ندانند. چنانم به خاطر رسید که این منشور به شرفای مکه عمرها الله کرده.

آن اشراف سادات حسنی و زیدی ندهند تا امروز. تواند بود که این منشور چنین کرده که آن جا نیز به موقع اجرای نهند. اگر این باشد، سخت نیک کرده است. دیگر خدای داند.^۱ در پایان این بحث، اشاره به این نکته مفید است که نمونه‌های عربی این قبیل

۱. تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز (نادر میرزا، تصحیح مجد طباطبائی، تبریز، ۱۳۷۳)، ص ۱۱۴-۱۱۷.

فرامین یا نامه‌های مربوط به حج را قلقشندی نیز آورده است؛ از جمله آنها، نامه‌ای است که در تهنیت بازگشت حاج از سفر حج به او نوشته می‌شود. وی چهار نمونه از این دست را که سخت ادیبانه و متناسب با موضوع مربوطه است، ارائه کرده است.^۱ نمونه دیگر، نامه‌هایی است که خلفا و سلاطین، پس از بازگشت از سفر حج، به عمال خویش می‌نگاشتند.

قلقشندی می‌نویسد: از آنجا که سفر، خطر خیز است، خلفا پس از بازگشت، طی نامه‌هایی خبر سلامتی خویش را به عمال خویش می‌دادند. رسم چنان بود که در این نامه به حج و این که از بهترین عبادات است اشارت رفته و نوشته می‌شد که خداوند نعمت انجام این عبادت و نیز زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را نصیب خلیفه کرده است. وی دو نمونه مفصل از این دست نامه‌ها را آورده است.^۲ پی‌نوشت‌ها:^۳

۱. صبح الاعشی فی صناعة الانشاء (احمد بن علی القلقشندی «م ۸۲۱»، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۷)، ج ۹، ص ۳۲-۳۴.

۲. صبح الاعشی، ج ۸، ص ۳۳۸-۳۴۲، نیز بنگرید: همان، ج ۱۴، ص ۳۹۵.

۳. جمعی از نویسندگان، میقات حج، ۱۰۰ جلد، سازمان حج و زیارت. حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارات - تهران - ایران، چاپ: ۱.

